



بیست سال از خاموشی نرودا - شاعر
عشق - می‌گذرد به همین بهانه مروری می‌کنیم
بر زندگی، آثار و سخن برخی شاعران و
نویسندگان درباره او.

پاپلو نرودا^۱ نام مستعار هنثالی ریکاردو
ویزیر پاسو آلتو^۲ است که به سال ۱۹۰۴
در شهر «پاوراله»^۳ شیلی به دنیا آمد و در سال
۱۹۲۳ دیده از جهان فرو بست.

میزان تأثیر اشعار نرودا در زبان اسپانیایی
تنها با آثار «روبن دارو»^۴ در دهه سی قابل
قیاس است. پدر وی کارمند راه آهن و
مادرش معلم دبستان بود؛ پس از تولد او،
مادرش درگذشت و این خانواده به اتفاق
پدرشان به شهر «تموکو»^۵ مهاجرت کردند، و
در آنجا پدرش با زنی به نام «ترینیتاد»
کاتالان‌زبان برده^۶ ازدواج کرده زنی که نرودا
در آثارش همیشه در «عشرانی» که زندگی
کرده^۷ و در «یاد جزیره سیاه»^۸ از او بسیار
یاد می‌کند.

در ۱۸ جولای ۱۹۷۱ اولین اثر نرودا به
نام «خیابان وچلیت»^۱ در روزنامه محلی
صبح به چاپ رسید. در سالهای ۱۹۱۸،
۱۹۱۹، اشعار زیادی را در روزنامه‌ها و
مجلات سانتیاگو با نام اصلی خودش به چاپ
رساند. او در سال ۱۹۱۹ در چند مسابقه شعر
شرکت می‌چرید و جایزه سوم را برای شعر
«شیان مطلوب»^۲ از آن خود می‌کند. به سال
۱۹۲۰ متأثر از داستانهای «جان نرودا»^۳ -
نویسنده چک - و دیگر نویسندگان اسلاوی نام
مستعار پاپلو نرودا را برای خود برمی‌گزیند.
در سال ۱۹۲۱ به سانتیاگو نقل مکان می‌کند و
به تحصیل و تعلیم زبان فرانسه در دانشگاه
شیلی مشغول می‌شود. در ۱۴ اکتبر همان سال
اولین جایزه جشنهای دانشجویی بهاره را با
«ترانه جشن»^۴ از آن خود می‌سازد و در
اکتبر ۱۹۲۳ به کمک وام یکی از منتقدان
معروف شیلی به نام «ارتان یاز آره تاه»^۵
معروف به «الرنه»^۶ کتاب شعرهای^۷ را به
چاپ می‌رساند.

• نجمه شبیری

امشب می‌توانم

غمگین‌ترین شعرها را

بنویسم



او پس از نشر این کتاب در میان بزرگان ادب شناخته و تحسین می‌شود. در ۱۹۲۴ کتاب بیست شعر عاشقانه^{۳۴} و ترانه‌ای نوید آزاد به چاپ می‌رسد. او در سال ۱۹۲۵ مدیریت یک مجله ادبی را به عهده می‌گیرد. نشر سه کتاب کوچک او در سال ۱۹۲۶ به مثابه پلکانی برای کارهای آتی وی تلقی می‌شود.

زندگی تروفا چون دو روی سکه است. از سوی او شاعری است با اشعاری سرشار از لطافت و از دیگر سوی فردی فعال و موفق در صحنه سیاست. فعالیت‌های دیپلماتی او از سال ۱۹۲۷ در سمت کنسول در «پیرمانا»^{۳۵} آغاز می‌شود و سال بعد از آن به سمت کنسول کلبر منصوب می‌گردد. در همان زمان به آموختن شعر و داستان به زبان انگلیسی می‌پردازد. در ۱۹۲۹ در کنگره پیمان همین دوه^{۳۶} شرکت می‌جوید و این سفر موجب آشنایی وی با مهاجرانکندی و جبرامر لمل نهر و را فراهم می‌آورد.

او به سال ۱۹۳۰ با «ماريو آنترنپتاه»^{۳۷} هلندی ازدواج کرد. در سال ۱۹۳۱ کنسول سنگاپور شد و سال پس از آن به شبلی بازگشت. او در ۱۹۳۳ کتاب «فلاخن انداز شونده»^{۳۸} را به چاپ رساند و نشان داد که فعالیت سیاسی و کنسولی وی را از فعالیت ادبی و نشر اشعارش باز نداشته است. او در ۱۹۳۴ کنسول پارسلون شد و از آنجا به مادرید رفت و در اکتبر همان سال تنها فرزندش «سالواماننا»^{۳۹} متولد شد. کتاب «اسپانیا در قلبه»^{۴۰} منتشر شده به سال ۱۹۳۶ را می‌توان حاصل واکنش شاعرانه وی نسبت به جنگ داخلی اسپانیا دانست وی در همان سال از همسرش جدا شد و با «رافائل آلبرتی» آشنا شد. و پیمان دوستی عمیقی بین ایشان به وجود آمد. از طریق آلبرتی بود که تروفا با همسر دوستش «دلپادل کازیل»^{۴۱} آشنا شد.

به سال ۱۹۷۴ با نشر کتاب سومین اقتامت^{۴۲} گویی آشوب و ناآرامی به زندگی

وی باز می‌گردد. اگر قرار بود کارهای تروفا را تقسیم‌بندی زمانی کنیم اینک به سومین مرحله زندگی او می‌رسیم. این دوره با اشعار آمریکایی او چنان می‌گیرد از جمله سرود «مگانی»^{۴۳} (در سال ۱۹۵۰) که گویی دیگر آن نغزناپلیری سابق را ندارد. پس از آن آثاری چون «اشعار کاپیتانه»^{۴۴} «همه چیز عشق است» منتشر می‌شود. «گلچین اشعار عاشقانه»^{۴۵} وی تا ۱۹۵۳ و «انگورهای پادشاه»^{۴۶} یادگار این دوران هستند.

در چهارمین مرحله او به سرودن سادگیها و حماسانه‌های اطرافش می‌پردازد «چکانه‌های ایتالی»^{۴۷} در سال ۱۹۵۲ منتشر می‌شود که در آن سرودی برای استالین و استالینگراد نیز آمده است. تروفا در ۱۹۵۵ از «دلپاه چنا» می‌شود و با «ماتیلیا ازوتیا»^{۴۸} پیمان زندگی می‌بندد و در سانتیاگو مستقر می‌شود.

اشعار انقلابی وی بر پایه سرثالیستی غالباً شکوایه به نظر می‌آیند. از بارزترین خصوصیات تروفا کشش همیشگی وی میان شعر و سیاست است. به عبارتی او چون پرچمی کوچک بود که تمام رنگها در آن موجودیت می‌یافتند. او در ۱۹۱۷ به هنگام اخذ جایزه نوبل گفت: «شاید همین پرچم مرا به این جا رسانده باشد: شعرم و پرچم». زندگی تروفا در سفرها و آثار ادبی‌اش خلاصه می‌شود. وی نهایتاً در روز بیست و سوم سپتامبر ۱۹۷۳ یعنی تنها دو روز پس از سقوط آئنده در سانتیاگو درگذشت. از این شاعر آثار بسیاری جز آنچه یاد شد به جای مانده است از جمله:

تلاش مرد بی‌میان^{۴۹} (۱۹۲۴) اقتامت پر خای^{۵۰} (۱۹۲۵) پریشان سخن^{۵۱} (۱۹۵۸) آوازهای آبیسی^{۵۲} (۱۹۶۱) ساطرات ایلاتگرا^{۵۳} (۱۹۶۴) سنگهای شبلی^{۵۴} و پایان جهان^{۵۵} (۱۹۶۹) شمشیر فروزان (۱۹۷۰) چکانه‌های جدید ایتالی^{۵۶} سومین کتاب چکانه‌ها^{۵۷} صد غزل عاشقانه^{۵۸} سنگهای آستی^{۵۹} پارسلون^{۶۰} هنوز^{۶۱}...

جای خالی پابلو

رافائل البرتی^{۲۴}

شاعر معاصر اسپانیایی و از صمیمی‌ترین دوستان تروفا:

«پابلو! امروز در باغچه مزلمان درختی کاشتم. این سکوت من و حس بزرگداشت من نسبت به دوستی ایدلمان است، حس لحظات گرم و دوست داشتنی با تو پونه‌ها، دوری تو آن قدر به نظرم نمی‌آید، همه چیز آن قدر کوتاه است که نمی‌توانم باور کنم که اکنون بیست ساله است لیخند تو از پیش ما پر کشیده است. نبودن امروز تو را باور نطووم. پابلو! امروز تو در من چون سابق ظنن می‌اندازی یا همان لطف و ملاحظت. این روزها یاد خاطرات با هم برنشان پیش از همیشه مرا به تو پیوند می‌دهد. اسپانیا برای تو چون شبلی بود برای من ...»

پابلوی عزیز! اگر این روز شگرف این این جا بودی، با هم در باغچمان قدم می‌زدیم... اگر بودی از تمام چیزهایی برایت می‌گفتم که تو را شاد می‌کرد و امروز دوباره در کنار درخت سرزمین محبوب تو می‌گویم که مطمئنم برایت تنگ شده است و در غیبت تو می‌گرم ...»

آن حضور روزمره اساسی

آلوارو موئس^{۲۵}

شاعر کلمبیایی:

«هر بار به اشعار تروفا باز می‌گردم. چون ازل یار شگفت زده می‌شوم. وقتی این شاعر شگرف در نام بردن و یادکردن از هر یک از اشخاص و اشیا که جهان او را می‌سازند و زاویه نوره فتنیل ابدی او هستند او را به بارزترین پررنگاهای معنی انسان و هدفش می‌کشاند. معتقدم که در اقتامت دومین و بیشترین اشعار جلد سلم او بالاترین درجه اوج شعری زبان ما یافت می‌شود و بخش وسیعی از شعر جهانی را می‌سازد.

اگر روزی کسی از من بپرسد: کدام شاعر را بیشتر می‌پسندی - سئوالی که هر خبرنگار ادبی



ندانستم
که در آسمان بروم.
- مرده است؟
پس مرا
با که راننده است؟

پگانه بار آسمانم
اگر چند مرده است
اما هنوز

زنده بر خاک گام می‌زند:
گارلاسوا

چون دوپوم بر دوزخ،
بادلایر و ادگار پوته
نام مرا شاید دانند
در ستاره نگریستم
و او

در من نگریست
دست بر او سودم،
گل بود و

دن دیه‌گو بود
این عطر اوست
کز جانم گفتم کرد
بر دستهای ماند.
ستاره خاکسای
سپاس

برای چهار گلبرگ روشن عطر آگین
سپاس
برای درخشش تو
در تیرگیها

ای ستاره، سپاس
برای چهار برگ گل
ای گل
سپاس برای گلبرگهایت
و سپاس
برای چهار زخم شمشیرت شوالیه!

جزیره عشق

جزایر عشق از غمی به غمی در گذرند
ریشه می‌دوانند و به اشکش آب می‌دهند
نمی‌تواند کسی
نمی‌تواند پایدارد عشق را
از نفوذ در دلی که ساکت و سنگین است

فراوانی دارم، اما آخرین و خشکین لیرین آنها به
دوست به یاد نمی‌آورم، شاید مارکز بود که

خزوه از جهان دیده فرو بسته بود و پینوشه
هنوز به شیوه خودش کشور ما را اشاره می‌کرد. آن
وقتها صابرانه - همسر ترودا - تنها و بسیار غریبه
زندگی می‌کرد و بسیار بیمار بوده و کسی او را به
حضور نمی‌آورد. روزی همسر من سید گلی برای
او فرستاد و پس از آن او با صدای خستای به ما
لفظ زد و گفت: «خانم مرا عطر آگین کردی...» و
دو روز بعد خبر مرگ او را شنیدم...

به هر روی ترودا در این جملات برای من
خلاصه می‌شود: خندان صدای او در دوران جوانی
من برابم گمانی بود، تا احساس کنم مرا دیگرگون
می‌کنند و شخصیت خویش را با قدرت، تفسیر و
تصرف می‌کند، نحوه افکار وی به جوانان سرایت
کرده بود و شعرهایش زرمه جوانان بود...

چند تا از شعرهای او را نام خواهم برد.
دوست به یاد نمی‌آورم، شاید مارکز بود که
می‌گفت: ترودا یا مویلاس شاه قابل لباس است،
زیرا به هر چه دست بزنند آن را میدل به طلا
می‌کنند...

شخصیت پیچیده او خواکین مارکز

منتقد، نویسنده و شاعر اسپانیایی:

«او پخته شعر اسپانیایی و حتی شاید هر شعر
اروپا و زبانهای غربی شامری چنان توانا و با ذهنی
متنوع و گسترده و بی‌نهایت است... او چون پایلو
پیکاسو، آلری، یا لورکا در هر مرحله از کارهایش
شخصیتی پیچیده را پنهان می‌دارد...»

در لوای سایه‌اش

خزوه دونوسو:

داستان نویسی شیلیایی:

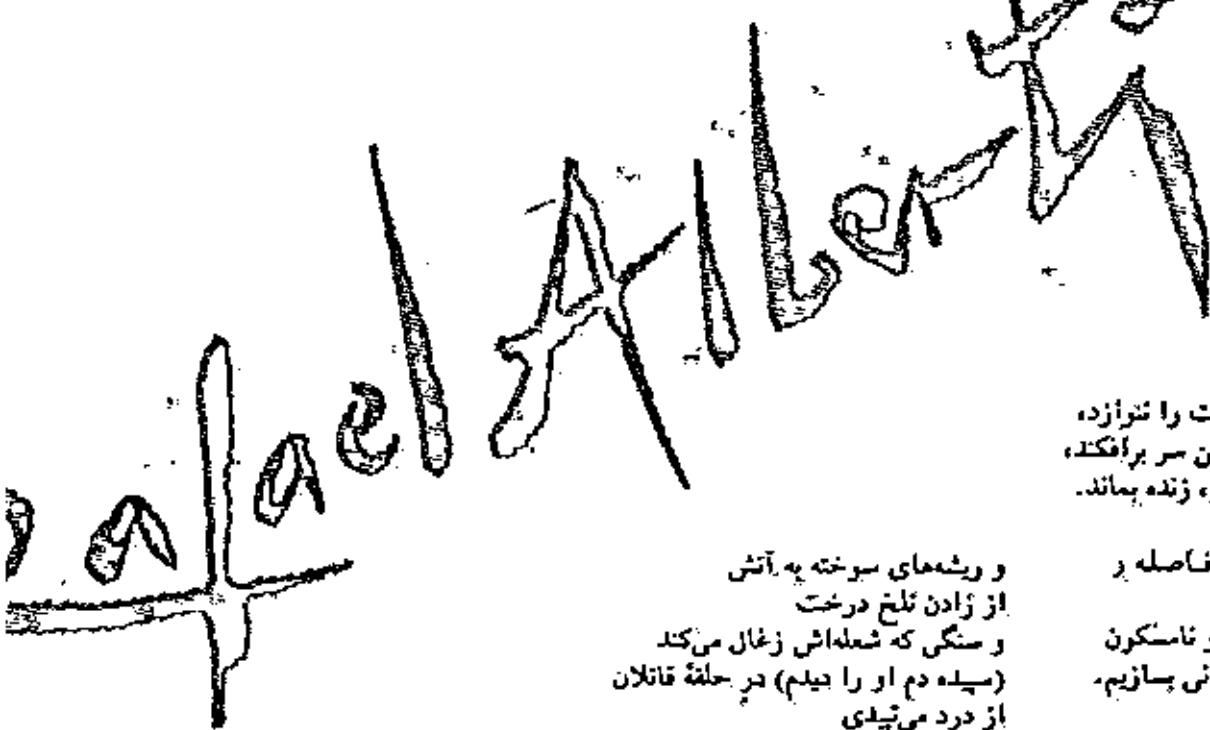
«حقیقت این است که من دوست صمیمی ترودا
نوردم. او را می‌شناختم و معلوم است که بارها به
مزلش می‌رفتم، اما او همیشه در حصارهای از نسیم
مخفی بود، هر چند که بسیار اهل رفاقت و مهمان
نواز بود، به علاوه او شاعر بود و اشتیاق کس به تر
و داستان داشت؛ درحالی که من از همان ابتدا
خودم را به عنوان یک داستان‌نویس به او معرفی
کردم.

به نظر من از ابتدا هر اشعار او حالتی آموزشی
و کلاسیک وجود داشت و من در پس ریشهای
صمیمی بین آثار او و کار خود می‌گشتم. خلق
شخصیت و فضا و رنگها در کار او همیشه برایم
جذاب توجه بود، چکامه‌های ابتدایی او برای من
همیشه تمسین برانگیز بوده‌اند. من آنها را چون
انجیل زمان خودم می‌خواندم... از او خاطرات

چکامه‌ای برای دُن دیه‌گو

پابلو ترودا

صبح بخیر!
دُن دیه‌گوی شبانه!
شب بخیر! دُن دیه‌گو!
شاعری گمشده‌ام من،
روزتهای بود آن در.
پلین شاخه
که طفلی معصومش می‌دانم
شب بر دماغم کوبید،
تاریکی، مادر مرگ است
و شاعر گمشده
در او غرقه گشت
تا ستاره‌ای نغمین
در تیرگی بر آمد
یا فرو شد



بدین سان من و تو،
دخمه‌ای به سیاره‌ای

دیگر می‌جویم
آنجا که آفتاب، گیوانت را تنوازد،
آنجا که اندوه از گناه من سر برافکند،
آنجا که نان، بی‌احضار، زنده بماند.

سیاره‌ای در حصار فاصله
و ارواح شعله‌ور
برهوتی سرد، سنگلاخ و نامسکون
تا به دست خویش آشیانی بسازیم.

می‌خواستیم عشق زاء، بی‌درد،
بی‌زخم، بی‌کلام
و عشق این گونه نبود،
شهری همچون بود
آنجا که مردمان،
در سپیدی رنگ می‌بازند

با پابلو نرودا در دل
تعلیم به نرودا
● واغائل آلبرتی

و ریشه‌های سوخته به آتش
از زادن تلخ درخت
و سنگی که شعله‌اش زغال می‌کند
(سپیده دم او را دیدم) در حلقه قاتلان
از درد می‌تپدی
و از خیابانهای شیلی
حون می‌چوشید
نماش را اینک
به خانه غارت شده‌اش درآید
درها و شیشه‌های شکسته دیدنی است
و کتابها که خاکستر شده‌اند.

کلکسیون خرد سوخته را
و تنش را که به کنجی افتاده است
پنگرد
دل شگرف ویرانش را ببیند
بر فرشی از خیالهای ویرانتر
خون در خیابانها چاری است.

پانویس:

- 1 - Pablo Neruda
- 2 - Nefali Ricardo Reyes Basualto.
- 3 - Parral.
- 4 - Ruben Darío.
- 5 - Temuco.
- 6 - Trinidad Candida Marverde.
- 7 - Confieso que he Vivido.
- 8 - Memorial de Isla Neyra.
- 9 - Entusiasmo y Perseverencia.
- 10 - Nocturno I ideal.
- 11 - Jan Neruda.
- 12 - La canción de la fiesta.
- 13 - Herman Diaz Arrieta.
- 14 - Akone.
- 15 - Cere Puculario.
- 16 - Veinte Poemas de amor y una Canción desesperada.
- 17 - Hermana.
- 18 - Pan hindu.
- 19 - Maria Antoneta.
- 20 - bondero entusiasta.
- 21 - Malva Marina.
- 22 - España en el Corazon.
- 23 - Dolia del Carnil.
- 24 - Tercera residencia.

- 25 - Canto general.
- 26 - Las Versos del Capitan.
- 27 - Antología de Versos amorosos.
- 28 - Las uvas y el viento.
- 29 - Odas elementales.
- 30 - Matilde Urrutia.
- 31 - Tentativa del hombre infinito.
- 32 - Residencia en la tierra.
- 33 - Extra Vayario.
- 34 - Cantos Ceremoniales.
- 35 - Memorial de Isla Neyra.
- 36 - Piedras de Chile
- 37 - Fin del mundo
- 38 - Nuevas odas elementales
- 39 - Tercer libro de las odas
- 40 - Cien Sonetos del amor
- 41 - Piedras del cielo
- 42 - Barcelona
- 43 - Aun
- 44 - Rafael Alberti
- 45 - Alvaro Mutis
- 46 - Juagan Marco
- 47 - Jose Donoso

تخت اعلامش کردند
(سپیده دم او را دیدم):
- پابلو نرودا کشته نشده است.
از دورها برایم نامه می‌نوشت
صدای تبیید، اندوه و تنهایی
بر دریا:
- وگاهی زبان، فراموشم می‌شود
اغلاط را بر من بپخش
لفتنامه‌ای برایم بفرست.
افتاد در زمین
دست نوشته‌ای است
چون آخرین برگهای گمگشته پاییزی
که به عصری زمستانی رسید
تا در دستهای من گشاده شود
چون خاکسترها، چون دستهای ساکن
غرفه در درنگ و بی‌فوارگی
با گذر صلیب وار زنگ کلیسا
بر فراز جاده‌ها...
سواری مرده بود
دلی ناشناس به دور دست
غریبی، گسترده‌تر از زمین